

اصطلاح مطاوعه در ادبیات عرب، به چه معناست؟

حسین شهریاری نسب<sup>۱</sup>

فعل مطاوعه ، فعلی است که بیان گر تأثیر پذیری فاعلش از اثر یک فعل دیگر است. نظر نحویون این است که صیغه های خاصی از افعال هستند که این معنا را می رسانند و برای دلالت بر آن، نیازی به قرینه ندارند. اما واقعیات موجود در استعمالات عربی و تصریحات بسیاری از علما، ما را دچار تردید کرد که معنای اثر پذیری ، مدلول خود فعل است یا اینکه در وجود و عدم ، وابسته به قرائن درونی جمله می باشد . خلط این دو مطلب، موجب برداشت های نادرستی از این مفهوم و سوء فهم برخی از آیات شده است. به علاوه ، در کنار شناخت خود مفهوم مطاوعه ، شناخت معانی نزدیک به آن مانند فعل مجهول و لازم، ما را در فهم بهتر این معنا یاری می کند که در این تحقیق به این امور نیز پرداخته شده است.

#### کلید واژه ها:

معنای مطاوعه، صیغه های مطاوعه، دلالت وضعی، دلالت به کمک قرائن ، فعل لازم، فعل مجهول

## فهرست مطالب

۲	چکیده.....
۲	کلید واژه ها.....
۴	مقدمه.....
۶	بخش اول : مفهوم شناسی.....
۶	۱.تعریف لغوی مطاوعه.....
۶	۲.تعریف اصطلاحی مطاوعه.....
۹	۱,۲ . مراد از اثر چیست؟.....
۱۰	۲,۲ . مطاوع و مطاوع.....
۱۱	بخش دوم : معنای مطاوعه، مدلول چیست؟.....
۱۱	۱ . مقدمه.....
۱۱	۲ . صیغه های مطاوعه.....
۱۲	۳ . معنای مطاوعه مدلول چیست؟.....
۱۳	۱,۳ . شواهد ناقض معنای مطاوعه.....
۱۸	۲,۳ . شواهد مخالف این دیدگاه.....
۲۲	۳,۳ . جمع بندی.....
۲۷	بخش سوم: تفاوت فعل مطاوعه با معانی نزدیک به آن.....
۲۷	۱.تفاوت معنای مطاوعه و معنای فعل مجهول.....
۲۸	۱,۱ . یک تفاوت نادرست.....
۲۸	۲.تفاوت فعل مطاوعه با فعل لازم.....
۲۹	۳.تفاوت معنای مطاوعه با معنای طلب و اجابت.....
۳۰	نتیجه گیری.....
۳۱	منابع و مأخذ.....

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على أعدائهم أجمعين الى قيام يوم الدين.

در هر علمی، شناخت اصطلاحات و ادبیات اهل آن علم، کمک کار آموزندگان و محققان است و از اشتباهات بسیاری جلو گیری می کند. یکی از اصطلاحاتی که در علم صرف، نحو، لغت، کتب تفسیر و... به کرات استفاده می شود، مطاوعه است. متأسفانه ابهاماتی حول این اصطلاح وجود دارد که در منابع ادبی روشن نشده اند. از طرفی تا جایی که بررسی کردیم در کتب متأخر نیز مطلب جامعی نیافتیم و جستجوی اینترنتی نیز ما را از تحقیق، بی نیاز نکرد. لذا باید بحث را از ابتدا پی ریزی کرده و اشکالات و پاسخ ها را بیان می کردیم.

هدف این پژوهش

معنای این اصطلاح، در منابع مربوطه بیان شده است. اما آنچه ما را به انجام این تحقیق واداشت، این بود که گفته های ایشان با واقعیت هایی که در استعمالات عربی و کتب لغت می دیدیم، بسیار تفاوت داشت. مثلاً گفته می شود که انصرف، مطاوعه ی صرف است. از طرفی در تفسیر مطاوعه می گویند یعنی پذیرش اثر از یک فعل مانند صرفته فانصرف و کسرته فانکسر و... اگر بخواهیم طبق همین گفته ها پیش برویم، باید اولاً معنای مطاوعه را معنای وضعی افعال مطاوعه بدانیم. ثانیاً باید معنای این افعال را ولو به تنهایی ذکر شده باشند، علاوه بر اسناد فعل به فاعلش، متضمن بیان یک اثر خارجی و پذیرش آن اثر نیز بدانیم. از طرفی در استعمالاتی که با آن روبرو هستیم، به کمتر مثالی برمی خوریم که مثل کسرته فانکسر که دو فعل همراه با هم استعمال شده باشند. و گاهی نیز بالوجدان درک می کنیم معنای یک اثر خارجی نیز به ذهن نمی آید. در آن هنگام در مورد این معنا و تطبیق آن در مقام کاربرد دچار

سرگشتگی می شویم. پاسخ مشکلات مذکور چیست و راه حل این ناهمگونی ها را در کجا باید جست؟ به علاوه، تفاوت های مطاوعه با معانی مشابه، مثل فعل مجهول چیست؟

برای حل این سؤالات ابتدا مسأله را در کتب مختلف بررسی نموده و اقوال موافق و مخالف نحویون را ذکر نموده ایم. سپس برای جمع بندی اقوال، به بررسی شواهد و قرائن مختلف روی آورده ایم. و در پایان، برای روشن تر شدن این معنا، تفاوت آن را با معنای فعل مجهول، فعل لازم و باب طلب و اجابت متذکر شده ایم.

شایان ذکر است برای اینکه مخاطب را به اطمینان برسانیم که عموم اقوال مطرح در مسأله را بررسی کرده ایم، نقل قول های زیادی انجام داده ایم. هر چند این، تمامی گفته های جمع آوری شده نبود.

مخاطبان این مقاله، افرادی هستند که پس از آشنایی با ادبیات عرب، حداقل کتاب الموجز فی اصول الفقه را خوانده اند. به علاوه نتایج این پژوهش، برای همه ی کسانی که با ادبیات عرب ارتباط دارند مفید است.

روش ما در این مقاله، روش کتابخانه ای و توصیفی- تحلیلی می باشد.

## بخش اول : مفهوم شناسی

## ۱. تعریف لغوی مطاوعه

در صحاح جوهری می خوانیم: « الْمُطَاوعَةُ: المَوَاقِفَةُ »<sup>۱</sup>

تاج العروس نیز مطاوعه را چنین معرفی کرده است: «طَاوَعَ مُطَاوعَةً: وَاقَفَ، يُقَالُ، طَاوَعَتِ الْمَرْأَةُ زَوْجَهَا»<sup>۲</sup>

## ۲. تعریف اصطلاحی مطاوعه

برای به دست آمدن تعریف اصطلاحی، ناچاریم به نحو تاریخی، منابع مربوطه را بررسی نماییم تا روشن شود که مراد نحویون<sup>۳</sup> از این اصطلاح چیست. لذا در ادامه، از کتب ادوار مختلف به ترتیب تعاریف و توضیحات ارائه شده در این خصوص را ذکر می کنیم و به تحلیل و توضیح این اصطلاح می پردازیم.

- سیبویه در الکتاب ، چنین می گوید:

« باب ما طواع الذى فَعَلَهُ على فعل و هو يكون على انفعال و افتعل و ذلك قولك كسرتة فانكسر و حطمتة فانحطم و حسرتة فانحسر و شويته فانشوى، و بعضهم يقول اشتوى و غمته فاغتم و انغم عريته، و صرفته فانصرف و قطعتة فانقطع، و نظير فعلته فانفعل و افتعل أفعَلْتُهُ ففَعَلَ نحو أدخلته فدخل و أخرجته فخرج و نحو ذلك، و ربما استغنى عن انفعال فى هذا الباب فلم يستعمل، و ذلك قولهم طردته فذهب و لا يقولون فانطرد و لا يقولون فاطرد يعنى انهم استغنوا عن لفظه بلفظ غيره اذ كان فى معناه»<sup>۴</sup>

- مبرد در المقتضب می گوید:

۱ - جوهری، اسماعیل بن حماد، تاج اللغة و صحاح العربيه ، ذيل ماده ی طوع

۲ - زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ذيل ماده ی طوع

۳ - هر چند بحث مطاوعه مربوط به علم صرف است ولی در این پژوهش همواره به جای صرفیون ، نحویون می گوییم. چراکه از ابتدا ، نحو به مجموعه ی علوم عربیه اطلاق می شد و دو علم صرف و نحو بعدها -به درستی- از هم جدا شدند. ولی نحو در لسان بسیاری، همان نحو بالمعنى الاعم باقى ماند و ما نیز به تبع ایشان همین کار را می کنیم.

۴ - سیبویه ، الکتاب، ج ۲ ص ۲۸۳

« أنّها [مطاوعه] إخبار عما تريده من فاعلها ... و ذلك قولك: «كسرتَه فانكسر». فإنّ المعنى: أنّي أردت كسره، فبلغت منه إرادتي. »<sup>۱</sup>

- ابن السراج در الاصول می گوید:

« انفعال: هذا البناء يجيء للمطاوعه نحو: قطعته فانقطع و كسرتَه فانكسر و قالوا: طردته فذهب استغنى به عن انطرد و قد يجيء: افتعل

(في معنى) (انفعال) نحو: غمته فاغتم يجوز فيه انفعال و افتعل»<sup>۲</sup>

- ابن جنی در المنصف می گوید:

«معنى المطاوعه أن تريد من الشيء أمرا ما فتبلغه إما بأن يفعل ما تريده إذا كان مما يصح منه الفعل، وإما أن يصير إلى مثل حال الفاعل

الذي يصح منه الفعل، وإن كان مما لا يصح منه الفعل.»<sup>۳</sup>

- ابن سیده در المخصص چنین می گوید:

«و معنى قولنا مُطَاوَعَهُ أن المفعول به لم يمتنع ممّا رامه الفاعلُ ألا ترى أنّك تقول فيما امتنع مما رمته دفعته فلم يندفع و كسرتَه فلم يَنكسر

أى أوردت أسباب الكسر عليه فلم تُؤثّر»<sup>۴</sup>

- ابن عصفور در الممتع الكبير ، به تقلید از ابن جنی می گوید:

« المطاوعه فيها تكون بوجهين. إما بأن تريد من الشيء أمرا ما، فتبلغه بأن يفعل ما تريده، إن كان مما يصح منه الفعل، وإما بأن يصير إلى

مثل حال الفاعل الذي يصح منه الفعل، و إن كان لا يصحّ الفعل منه، فأما ما يطاوع، بأن يفعل فعلا تريده منه، فنحو قولك «أطلقته فانطلق»

و «صرفته فانصرف»؛ ألا ترى أنه هو الذي فعل الانطلاق و الانصراف بنفسه، عند إرادتك إياهما منه، أو بعثك إياه عليهما، و أمّا ما تبلغ

منه مرادك، بأن يصير إلى مثل حال الفاعل الذي يصحّ منه الفعل، فنحو قولك «قطعت الحبل فانقطع» و «كسرت الحب فانكسر»؛ ألا ترى

۱ - المبرد ، المقتضب، ج ۲ ص ۴۰۴

۲ - ابن السراج، الاصول فى النحو، ج ۲ ص ۳۳۲

۳ - ابن جنی ، المنصف فى شرح التصريف للمازنى، ص ۷۱

۴ - المرسى، ابن سیده ، المخصص ج ۱۴ ص ۱۷۵

أَنَّ الحَبْلَ وَ الحَبَّ لَا يَصِحُّ مِنْهُمَا الفِعْلُ؛ لِأَنَّهُ لَا قَدْرَةَ لِهَمَا، فَإِنَّمَا أُرِدْتُ ذَلِكَ مِنْهُمَا، فَبَلَغْتَهُ بِمَا أَحْدَثْتَهُ أَنْتَ فِيهِمَا، لَا أَنَّهُمَا تَوَلَّيَا الفِعْلَ؛ لِأَنَّ الفِعْلَ لَا يَصِحُّ مِنْ مَثَلِهِمَا»

-مرحوم رضی در شرح شافیه چنین می فرماید:

« لیس معنی المطاوع هو اللازم كما ظنّ، بل المطاوعه فی اصطلاحهم التأثر و قبول أثر الفعل»<sup>۱</sup>

- جاربردی در شرح شافیه چنین می نویسد:

«و معنی کون الفعل مطاوعا کونه دالا علی معنی حصل عن تعلق فعل متعد و هو باعدته أى هذا الذى قام به تباعد... و قال عبد القاهر رحمه الله معنی المطاوع انه قبل الفعل و لم یمتنع فالتأثر مطاوع لأنه طواع الاول والاول مطاوع لانه طواعه الثانى»

ابن جماعه بر این مطلب جاربردی، حاشیه ای زده است به این عبارت:

«قوله « یجىء للمطاوعه»:المطاوعه فی اصطلاحهم قبول الاثر سواء كان المتأثر متعدیا نحو علمته الفقه فتعلمه أى : قبل التعليم. او لازما نحو كسرتة فتكسر»<sup>۲</sup>

-ابن هشام در مغنی اللیب چنین مطاوعه را تعریف می کند:

«إنما حقیقه المطاوعه أن یدل أحد الفعلین علی تأثیر و یدل الآخر علی قبول فاعله لذلك التأثیر.»<sup>۳</sup>

- سیوطی در حاشیه ی خود بر تفسیر بیضاوی ، از قول ابن حاجب می گوید:

۱ -رضی الدین استرآبادی ،شرح الشافیه ج ۱ ص ۱۰۳

۲ - جاربردی، شرح الجاربردی علی الشافیه ج ۱ ص ۴۹

۳ - انصاری، ابن هشام، مغنی اللیب عن كتب الاعاریب ، ج ۲ ص ۵۲۱



«وقال ابن الحاجب: معنى المطاوعة حصول فعل عن فعل، فالثاني مطاوع؛ لأنه طواع الأول، والأول مطاوع؛ لأنه طواعه الثاني، فإذا وجد المطاوع وجب أن لا يتخلف عنه المطاوع.»<sup>۱</sup>

- صبان نیز در حاشیه ی خود بر شرح اشمونی چنین می گوید:

«قوله: (أو طواع إلخ) المطاوعة قبول فاعل فعل أثر فاعل فعل آخر يلاقيه اشتقاقاً، وإن شئت قلت حصول الأثر من الأول للثاني مع التلاقي اشتقاقاً و القيد الأخير لإخراج نحو ضربته فتألم.»<sup>۲</sup>

- عباس حسن در النحو الوافی ، می گوید:

«فالمطاوعة في فعل هي: قبول فاعله التأثير بأثر واقع عليه من فاعل ذي علاج محسوس لفعل آخر يلاقيه اشتقاقاً، بحيث يحقق التأثير معنى ذلك الفعل.»<sup>۳</sup>

همانگونه که از مجموع تعاریف بر می آید، مطاوعه در لسان نحویون به معنای پذیرش اثر فعلی است. به فعلی که اثر گذاشته، مطاوع و به فعلی که اثر را پذیرفته، مطاوع یا فعل مطاوعه می گویند. این مقدار، مورد قبول همگان است ولی در قسمت های دیگر تعریف اختلافاتی وجود دارد.

۱،۲ . مراد از اثر چیست؟

برای روشن شدن معنای اثر، نیازمند کمی توضیح هستیم.

همانطور که از مثال های ایشان بر می آید، این اثر، نه از لوازمات حصول فعل، بلکه تمام اثر حصول فعل بما هو هو است. مثلاً ممکن است که بگوییم شویت اللحم فصار لذیذاً. این لذیذ شدن، از لوازمات فعل است اما تمام اثر کباب کردن گوشت ، همان کباب شدن گوشت است. آری، ممکن است گوشت با کباب شدن ، لذیذ بشود یا بوی

۱ - سیوطی، نواهد الابکار و شوارد الافکار، ص ۲۷۸

۲ - صبان، حاشیه الصبان علی شرح الاشمونی ج ۲ ص ۱۳۶

۳ - حسن، عباس، النحو الوافی، ج ۲ ص ۹۹ پاورقی

مطبوعی بدهد و ... ولی تمام اثر فعل بما هوهو ، همان کباب شدن است. از همین جاست که در سیر تطور این اصطلاح می بینیم که ابتدا ، مثالهایی مانند طردته فذهب نیز جزء معنای مطاوعه به شمار آمده اند ولی علمای متأخر، قیودی مانند تلاقی اشتقاقی دو فعل را اضافه نموده اند که این دسته مثال ها را از باب مطاوعه خارج سازند.

## ۲,۲. مطاوع و مطاوع

نحویون ، هنگام بیان معنای مطاوعه یا صیغه های آن همواره مثال هایی می زنند که مشتمل بر دو فعل است. یکی مطاوع و دیگری مطاوع. واضح است که این تسمیه ، مجازی است و مطاوع واقعی، همان فاعل فعل اول است و مطاوع واقعی، فاعل فعل مطاوعه است.

چنین برداشت می شود که افعال مطاوعه ، معنای اثر پذیری را همواره به دلالت تضمینی می رسانند. از تحلیل معنای اثر به این نتیجه می رسیم که فعل مطاوعه ، علاوه بر اثر پذیری، همواره باید دلالت بر یک مؤثر هرچند ناشناس داشته باشد. مثلا انقطع الجبل ، خودش این معنا را افاده می کند که یک عامل تأثیر گذار، قطع را انجام داده و این طناب نیز تحت تأثیر آن ، پاره شده است. به رغم اینکه مثال های نحویون، تماما مشتمل بر دو فعل است چنین برداشتی ، موجه می نماید . چرا که نحویون معنای مطاوعه را تنها به فعل مطاوع نسبت می دهند نه به مجموع قرائن درون جمله . با وجود اینکه در عصور متأخر ، مباحث الفاظ در علومی چون منطق و اصول فقه تحریر شده بود باز هم چنین تفکیکی را توسط نحویون متأخر شاهد نیستیم. به هر حال حتی اگر بپذیریم که این نسبت تسامحی است، دیگر نمی توان این را پذیرفت که در موارد فراوانی<sup>۱</sup> معنای مطاوعه را بدون ذکر شدن فعل مطاوع یا قرینه ی دیگری، از این افعال برداشت کنند. بالاتر از این ها ، تصریح ابن مالک است. سیوطی به نقل از او می گوید:

« والمطاوع یستلزم المطاوع ویدلّ علیّه »<sup>۲</sup>

۱ - برخی از این موارد در ادامه ، خواهد آمد.

۲ - سیوطی، جلال الدین، همع الهوامع، ج ۳ ص ۱۳۶

## بخش دوم : معنای مطاوعه، مدلول چیست؟

## ۱. مقدمه

مطاوعه ، مانند دیگر معانی ، نیازمند به عنصری است که بدان دلالت داشته باشد. از نقل هایی که در بخش قبل ذکر شد، این معنا به ذهن می رسد که مطاوعه ، مدلول هیئت صیغه های مطاوعه است. به عبارت دیگر، این صیغه ها برای دلالت به مطاوعه، وضع نوعی دارند. در این قسمت به دنبال کشف درستی یا نادرستی این برداشت هستیم.

## ۲. صیغه های مطاوعه

مهم ترین صیغه ی این باب ، انفعال است. مانند کسرتیه فانکسر و... . از صیغه های دیگر، می توان به افتعال، تفعّل، تفاعل، تفعّل و در رتبه ی بعد ، به صیغه های ثلاثی مجرد اشاره نمود. مانند غمّمته فاغتمّ ، علّمته فتعلّم ، باعدته فتباعد و أخرجه فخرج .<sup>۱</sup>

در خصوص دو باب انفعال و تفعّل، ادعا شده است که برای مطاوعه وضع نوعی دارند. ابن جنی می گوید:

«اعلم أن مثال انفعال لا يكون متعديا البتة ، وإنما جاء في كلام العرب للمطاوعة»<sup>۲</sup>.

سیبویه نیز می گوید:

« و نظیر ذلك (انفعال) في بنات الاربعة على مثال تفعّل نحو دحرجته فتدحرج»<sup>۳</sup>

۱ - سیبویه، کتاب، ج ۲ ص ۲۸۵

۲ - ابن جنی ، المنصف فی شرح التصریف للمازنی، ص ۷۱ همچنین ر.ک : سهیلی ، نتائج الفکر ، ص ۲۵۲

۳ - سیبویه ، کتاب، ج ۲ ص ۲۸۴

برای برخی ابواب دیگر که ذکر آنها رفت نیز ادعای وضع نوعی شده است. ۱. ولی گفته های دیگران ، با این مدعا همراهی چندانی ندارد. توضیح آنکه این ابواب، در چندین معنا مانند مطاوعه، تعدیه ، تکثیر و... استعمال می شوند. لذا نمی توان ادعا کرد وضع نوعی برای یکی از این معانی دارند.

تا اینجا ، گفته های نحویون را نقل کردیم. لیکن ما همچنان به اصل معنای مطاوعه با دیده شک می نگریم. آنچه ما را به شک انداخته ، تصریحات و تلویحات علمای تفسیر، نحو ، لغت و غیره و همچنین ناسازگاری این معنا با استعمالات فراوان عربی است. در قسمت بعد ، شواهد خود را ارائه می کنیم.

### ۳. معنای مطاوعه مدلول چیست؟

برای روشن تر شدن محل نزاع، بار دیگر سؤال خود را مطرح می کنیم.

همانطور که گذشت ، ادعا شده است که هیئت باب انفعال، معنای اثر پذیری و مطاوعه را می رساند مانند انکسر، انحدر، انقلب و... . همچنین در غیر باب انفعال نیز ماده های متعددی هستند که در خصوص آنها ادعا شده است که معنای مطاوعه دارند. مانند اغتمّ، تعلّم، تباعد، خرج و... . یعنی این افعال می گویند فلان حدث، در اثر یک مؤثر ایجاد شده است و فاعل مطاوعه، آن اثر را پذیرفته است.

اما فرضیه ی ما این است که معنای مطاوعه ، چیزی است که تنها به کمک قرائن داخلی جمله فهمیده می شود نه از خود لفظ فعل . مثلا هنگامی که می گوئیم حرّکته فتححرّک، ذکر فعل حرّکته و تفریع تحرّک به وسیله ی فاء، به وضوح می رساند که فاعل تحرّک، اثر حرکت دادن را پذیرفته است ۲. اما این، باعث نمی شود که اگر در جای دیگری ، بدون وجود قرائن ، فعل تحرّک استعمال شده بود، به دنبال فعل مطاوع بگردیم یا آن را در تقدیر بگیریم و

۱ - حسن، عباس، النحو الوافی، ج ۲ ص ۹۹ پاورقی ؛ المرسی، ابن سیده ، المخصص ج ۱۴ ص ۱۷۵

۲ - قرینه ، لزوما یک فعل از جنس خود مطاوع نیست. هرچه که دال بر ایجاد اثر متناسب با فعل مطاوع باشد، یک قرینه به شمار می رود.

تحرك را از آن حیث استقلالى خودش خارج كنیم و فاعل آن را منفعل و اثر پذیر بدانیم. بنابراین، اینكه نحوین می گویند مثلا تحرك، معنای مطاوعه دارد، یعنی ظرفیت خوبی برای استعمال در معنای مطاوعه دارد<sup>۱</sup> نه اینكه وضعاً به معنای مطاوعه دلالت می كند. و غفلت از این نکته، بسیاری از نوآموزان و حتی غیر ایشان را به اشتباه می اندازد. این مطلبی است كه در پی بررسی صحت یا بطلان آن هستیم و شواهد موافق و مخالف آن را می آوریم.

### ۱.۳. شواهد ناقض معنای مطاوعه

- سیبویه هنگام مثال زدن برای مطاوعه، مثال هایی ذكر می كند كه برخی از آنها بدون قرائن خارجی، قطعاً معنای پذیرش اثر ندارند. مانند آخرجته فخرج ۲.

- در آیه ی « قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ »<sup>۳</sup> اگر معنای یهدی كه به گفته ی علمای لغت مطاوعه است<sup>۴</sup>، اثر پذیری از هدایت خارجی بود، نمی شد یهدی را از آن استثنا كرد. علامه ی طباطبایی ذیل این آیه می فرماید :

«المراد بقوله: «أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ» من لا يهتدى بنفسه، و هذا أعم من أن يكون ممن يهتدى بغيره أو يكون ممن لا يهتدى أصلاً، لا بنفسه و لا بغيره كالأوثان و الأصنام التي هي جماد لا يقبل هداية من غيره، و ذلك أن قوله: «إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ» استثناء من قوله: «أَمْ مَنْ لَا يَهْدَىٰ» الأعم من أن لا يهتدى أصلاً أو يهتدى بغيره»<sup>۵</sup>

۱- ابو حیان در البحر المحيط ج ۲ ص ۶۷۳ می گوید: اخْتَرَقَتْ؟ هذا فعل مطاوع لأحرق، كأنه قيل: فيه نار أحرقتها فاحترقت، كقولهم: أنصفته فاتصف، و أوقدته فاتقد. و هذه المطاوعة هي انفعال في المفعول يكون له قابلية للواقع به، فيتأثر له

۲ - سیبویه، الكتاب، ج ۲ ص ۲۸۵

۳ - یونس، ۳۵

۴ - زمخشری، محمود بن عمر، اساس البلاغه، ذیل ماده ی هدی و فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ذیل ماده ی هدی و خفاجی، شهاب الدین، عنایه القاضی و کفایه الراضی، ج ۱ ص ۱۹۱

۵- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۵۸

- همچنين در مجمع البيان ذيل همين آيه مى خوانيم:

« أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ » معناه أ فمن يهدى غيره إلى طريق التوحيد و الرشد «أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ» أمره و نهيه «أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي» أحدا «إِلَّا أَنْ يُهْدَى» أو لا يهتدى هو إلا أن يهدى»<sup>۱</sup>

-در كشاف آمده است:

«يقال: قَرَّبَ صدقَهُ و تَقَرَّبَ بها، لأنَّ تَقَرَّبَ مطاوع قَرَّبَ: قال الأصمعي: تقربوا قرف القمع فيعدى بالباء حتى يكون بمعنى قرب»<sup>۲</sup>

- در تحرير و تنوير، ذيل آيه «تكاد السماوات يتفطرن»<sup>۳</sup> مى خوانيم:

«و قرأ الجمهور يَتَفَطَّرُونَ بتحتية ثم فوقية و أصله مضارع التفطر، و هو مطاوع التفطير الذى هو تكرير الشقّ. و قرأه أبو عمرو و أبو بكر عن عاصم و يعقوب بتحتية ثم نون و هو مضارع: انفطر، مطاوع الفطر مصدر فطر الثلاثي، إذا شقّ، و ليس المقصود منه على القراءتين قبول أثر الفاعل إذ لا فاعل هنا للشقّ و إنما المقصود الخبر بحصول الفعل، و هذا كثير، كقولهم: انشقّ ضوء الفجر، فلا التفات هنا لما يقصد غالبا فى مادة التفعّل من تكرير الفعل إذ لا فاعل للشقّ هنا و لا لتكرره، فاستوت القراءتان فى باب البلاغة، على أن استعمال صيغ المطاوعة فى اللّغة ذو أنحاء كثيرة»<sup>۴</sup>

- همين مؤلف ، ذيل آيه «لو تزيّلوا لعذبنا الذين كفروا منهم عذابا اليما»<sup>۵</sup> مى گويد:

۱ - طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ۵ ص ۱۶۵

۲ - زمخشرى، محمودبن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ۱، ص ۶۲۴

۳ - مريم، ۹۰

۴ - ابن عاشور، التحرير و التنوير، ج ۲۵ ص ۱۰۱

۵ - فتح، ۲۵

«والتزئيل: مطاوع زئيله إذا أبعد عن مكان، و زيلهم، أي أبعد بعضهم عن بعض، أي فرقههم قال تعالى: فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ [يونس: ۲۸] و هو هنا بمعنى التفرق و التميز من غير مراعاة مطاوعة لفعل فاعل لأن أفعال المطاوعة كثيرا ما تطلق لإرادة المبالغة لدلالة زيادة المبنى على زيادة المعنى و ذلك أصل من أصول اللغة.»<sup>۱</sup>

- صاحب کتاب وقایه الاذهان که خود ادیبی برجسته بوده است، می گوید:

«و قد يأتي من هذا الباب عدم ملاحظة الفاعل أصلا نحو: انفطر الجدار، حيث يراد به صرف ظهور الأثر من غير لحاظ مطاوعة الغير أصلا.»<sup>۲</sup>

- زمخشری در خصوص روایت امام حسن علیه السلام از هند ابن ابی هاله در مورد خصوصیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گوید :

«و انفرق مطاوع فرق أي كان لا يفرق شعره إلا أن ينفرق هو»<sup>۳</sup>

- در نهایت ی ابن اثیر می خوانیم:

«لما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة أنجفل الناس قبلة» أي ذهبوا مسرعين نحوه. يقال: جفل، و أجفل، و أنجفل ... فيه «فنعس

رسول الله صلى الله عليه وسلم على راحلته حتى كاد ينجفل عنها» هو مطاوع جفلة إذا طرحه و ألقاه: أي ينقلب عنها و يسقط.»<sup>۴</sup>

-همچنین ذیل ماده ی حجز آمده است :

«و كل من ترك شيئا فقد أنحجز عنه، و الأنحجاز مطاوع حجزه إذا منعه»<sup>۵</sup>

- مرحوم سید علی خان مدنی در الحدائق النديه می گویند:

۱ - ابن عاشور، التحرير و التنوير، ج ۲۶ ص ۱۶۲

۲ - نجفی اصفهانی ، محمد رضا، وقایه الاذهان، ص ۱۶۵

۳ - زمخشری، محمود بن عمر، الفائق فی غریب الحدیث، ذیل ماده ی شذب. اصل روایت چنین است: «إِنَّ انْفَرَقَتْ عَقِيقَتُهُ فَرَقَ وَ إِلاَّ فَلَا يُجَاوِزُ شَعْرَهُ شَحْمَةً أُذُنِيهِ إِذَا هُوَ وَقَرَهُ.» تفصیل روایت را در بحار، ج ۱۶، ص ۱۶۲ ببینید.

۴ - ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ذیل ماده ی جفل

۵ - همان، ذیل ماده ی حجز

«لا تجزعی ان منفس اهلکتہ و اذا هلکت فعند ذلک فاجزعی

التقدير إن هلک منفس اهلکتہ، لأنَّ هلک مطاوع اهلکتہ، يقال: اهلکتہ فهلک»<sup>۱</sup>

- مرزوقی در شرح دیوان حماسه چنین می گوید:

«وقال سالم بن وابصه

ونیرب من موالی السوء ذی حسد ... یقات لحمی وما یشفیہ من قرم داویت صدرأ طویلاً غمره حقدأ ... منه وقلمت أظفاراً بلا جلم

النیرب: النمیمه والعداوه وقوله (ونیرب) أراد وذی نیرب، والمصدر وما یجری مجراه إذا وصف به إما أن ینكون علی حذف المضاف، وإما

أن ینجعل الموصوف نفس الحدث لكثرة وقوعه منه. فیقول رب ذی نیرب حسود من موالی السوء، یغتابنی بظهر الغیب، ویأكل لحمی ولا

یشفیہ ذلک من قرم. والقرم: شهوة اللحم. والمعنی أنه لا یكفیه ما یتناول منی وإن كان لا یألو جهداً فی ثلبی. وجواب رب قوله (داویت)

من البیت الثانی. ویقات: یفتعل من القوت، وهو فعل المطاوعه. ویقال: قاته کذا فاقتاته»<sup>۲</sup>

- قاضی شهاب الدین خفاجی در حاشیه بر تفسیر بیضاوی می گوید:

«والمتقی إلخ (أی هو اسم فاعل اتقی مطاوع وقی)»<sup>۳</sup>

در چند نقل اخیر هرچند تصریحی بر مراد ما وجود ندارد ولی از معنا، واضح است که افعالی که به عنوان مطاوعه

خوانده شده اند، بدون کمک قرائن، اصلاً معنای مطاوعه را نمی رسانند.

- در تفاسیر مختلف، از طبری گرفته تا التبیان و از التحریر و التنویر گرفته تا المیزان، تقریباً هیچ یک از مفسرین،

ذیل آیه ی «إنما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا»<sup>۴</sup> در میان مطالبی که می گویند، سخنی از معنای

۱ - مدنی، سید علی خان، الحدائق الندیة فی شرح الصمدیه، ص ۴۱۵

۲ - مرزوقی، شرح دیوان حماسه، ج ۱ ص ۸۱۵

۳ - خفاجی، شهاب الدین، عنایه القاضی و کفایه الراضی، ج ۱ ص ۱۹۶

۴ - حجرات، ۱۵



مطاوعی و انفعالی کلمه ی یرتابوا نمی گویند با اینکه بسیاری از ایشان تصریح می کنند که ارتاب، مطاوعه ی رابه است. البته این آیه را از باب مثال ذکر کردیم. والا، آیات فراوان دیگری هستند که وضعیت نسبتا مشابهی دارند.<sup>۱</sup>

—آیت الله زنجانی در کتاب النکاح چنین عبارتی آورده اند:

« یک وقت انسان در موقع حیازت مباحات و اعلام رضایت باطنی خودش به مالک بودن مالی می گوید «تملکت هذا المال» در این موارد صیغه باب تفعّل اگر چه دلالت بر قبول و مطاوعه می کند و لیکن این قبول، پذیرش ایجاب و انشاء غیر نیست، این طور نیست که کسی انشاء ملکیت نموده باشد و آنگاه شخص با گفتن «تملکت» آن ایجاب را قبول کند بلکه معنای تملکت در این موارد اعلام رضایت باطنی نسبت به ملکیت آن مال است. یعنی پذیرش اعتبار ملکیت آن مال را، ابراز داشته است.»<sup>۲</sup>

در جای دیگری از همین کتاب، آمده است :

«افعال متعدی گاه به صیغه مجهول در آورده شده، مثلاً عَلَّمَ به گونه عَلَّمَ درمی آید و گاه با بردن به باب ثلاثی مزید از یک باب به باب دیگر، معنای مطاوعه پیدا می کند، مثلاً عَلَّمَ (باب تفعّل) تغییر یافته، معنای جدیدی می یابد، بین معنای مطاوعه و معنای مجهول تفاوت وجود دارد، در معنای مطاوعه ما دیگر به فاعل نظر نداریم، تنها حالتی را که مفعول سابق پیدا کرده است در نظر داریم مثلاً اگر عَلَّمَ زیداً عمراً به صورت تعلّم عمرو در می آید ما تنها به حالت عمرو نظر داریم و اصلاً به فاعل به هیچ وجه نظر نداریم، بلکه فاعل دار بودن فعل هم دیگر مطرح نیست، بدین خاطر اگر تعلّم بدون فاعل هم انجام گیرد صحیح می باشد ولی در «عَلَّمَ عمرو»، نسبت فاعلی به نحو اجمال هنوز پابرجاست، یعنی وجود یک مُعَلَّم که نامعلوم است در این جمله مفروض گرفته شده است، بدین جهت ترجمه «عَلَّمَ عمرو» در فارسی: «به عمرو دانش آموخته شد» می باشد، ولی ترجمه «تعلّم عمرو» این می باشد که «عمرو دانش آموخت» که تفاوت معنای این دو جمله فارسی پوشیده نیست.»<sup>۳</sup>

۱ - مانند: یونس ۲۴، یوسف ۹۶، کهف ۶۴، ملک ۸

۲ - زنجانی، سید موسی، کتاب النکاح، ج ۹ ص ۳۱۶۴

۳ - همان، ج ۸، ص ۲۵۹۱

با وجود همه ی شواهدی که ذکر شد و شواهد دیگر، باید دانست که شواهد دیگری بر خلاف این مدعا وجود دارد. به موارد زیر دقت کنید.

- سیبویه می گوید:

«أما تَقَيَّسَ وَ تَنَزَّرَ وَ تَتَمَّمَ فإِنما يَجْرِي عَلَى نَحْوِ كَسْرَتِهِ فَتَكْسِرُ كَأَنَّهُ قَالَ تُتَمَّمُ فَتَتَمَّمُ وَ قُيِّسَ فَتَقَيَّسُ كَمَا قَالَ نَزَّرَهُمْ فَتَنَزَّرُوا»<sup>۱</sup>

این تصریح سیبویه است در مورد تقدیر گرفتن معنایی فعل مطاوع<sup>۲</sup>.

- سیرافی در شرح کتاب سیبویه می گوید:

« و قد يكون من الأمثلة ما يكون مجراه مجرى الانفعال في حال، و مجرى غيره في أخرى، و ذلك نحو: "تفعل و افتعل"، و تقول: كسرتَه فتكسر، و قطعتَه فتقطع، و فقأته فتفقأ، و صببته فتصبب. و قد يجيء على غير ذلك تقول: تجبر الرجل و تكبر و ليس على قولك: جبرته فتجبر ... و قد بينا أن المطاوع إنما هي قبول فعل الفاعل كالانفعال الذي بيناه»<sup>۳</sup>

۱ - سیبویه، کتاب، ج ۲، ص ۲۸۴ تقيس، نزر و تتمم به ترتیب یعنی خود را به قبیله ی قیس، نزار و تمیم منتسب کرد.

۲ - البته سیرافی در شرح خود بر کتاب، در ج ۲ ص ۲۳۲ می نویسد: و ذلك قولك: أتمميا قد علم الله مرة و قيسيا أخرى؟ ؛ فلم يرد أن يخبر القوم بأمر قد جهلوه؛ و لكنه أراد أن يشتمه بذلك، و صار بدلا من اللفظ بقولهم: اتتمم مرة و تتقيس أخرى! . خوب واضح است که در اینجا تتمم و تقيس را به معنای همان منتسب کردن خود به قیس و تمیم (یا به عبارت دیگر قیسی نمایی و تمیمی نمایی) می داند نه به معنای مطاوعه ای آن ها. و عجیب است که مطلبی که گفته می شود در مقام تطبیق، چندان مورد استفاده نیست. این عبارت را ذکر کردیم برای تقویت شواهد دسته ی اول .

۳ - سیرافی، ابو سعید، شرح کتاب سیبویه، ج ۲ صص ۸۱-۸۲

به علاوه ی تصریحی که در انتهای کلام آورده است، می توان بدین مطلب تمسک کرد که وی می توانست برای مثال زدن برای مواردی که معنای مطاوعه ندارند، همین فعل های تقطع و تصبب و تفقأ را به تنهایی ذکر کند و بگوید که این افعال به تنهایی چنین معنایی ندارند. اما گویا به اعتقاد او، این مطلب درست نیست.

- در شرح التصریح ، برای بیان اینکه نمی توان از صیغه های ثلاثی مزید أفعال تعجب ساخت می گوید:

« ألا ترى أنك لو بنيت "أفعل" من ضارب وانطلق واستخرج، فقلت: ما أضربه وأطلقه وأخرجه، لفاتت الدلالة على معنى المشاركة والمطاوعة والطلب»<sup>۱</sup>

که این نشان می دهد این فعل به خودی خود ، معنای خاصی به نام مطاوعه دارد.

- سهیلی در نتائج الفکر می گوید:

« انفعال "، نحو: " انطلق، وهو أيضاً فعل الفاعل في نفسه بعد تقدم منع واستدعاء من فعل آخر، فيسمونه فعل المطاوعة، ونحو: كسرتة فانكسر، وشويته فانشوى، فمن حيث كان فعل الفاعل في نفسه لم يتعد، ومن حيث لم يقع من فاعله إلا بعد استدعاء وسبب زیدت النون في أوله قبل الحروف الأصلية»<sup>۲</sup>

-سیوطی از قول ابن مالک می گوید:

«(فإن أتت لم يَنْفَعَكَ عِلْمُكَ فانتسب ... ) قَالَ فَأَنْتَ فَاعِلٌ لَمْ يَنْفَعِ مَضْمَرًا وَجَزَّازٍ لِأَنَّهُ مُطَاوِعٌ (ينفع) والمطاوع يستلزم المطاوع وَيَدُلُّ عَلَيْهِ»<sup>۳</sup>

- در حاشیه ی تفسیر بیضاوی ، چنین آمده است:

۱ - ازهری، خالد بن عبدالله، شرح التصريح على التوضيح، ج ۲ ص ۶۸

۲ - سهیلی، ابوالقاسم، نتائج الفکر، ص ۲۵۲

۳ - سیوطی، جلال الدین، همع الهوامع، ج ۳، ص ۱۳۶

« إن اهتدى مطاوع هدى، والمطاوعه حصول الأثر في المفعول بسبب تعلق الفعل المتعدى به، فلا يكون المتعدى مخالفاً لأصله إلا في الأثر والتاثر كما مرّ، فلو لم يكن في الهدى إيصال لم يكن في الاهتداء وصول،»<sup>١</sup>

- ابوحيان، ذيل آيه ي «و يستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم»<sup>٢</sup> مي گوید:

«قال ابن عطية: وليست استفعل في هذا الموضع بمعنى طلب البشارة، بل هي بمعنى استغنى الله واستمجد المرخ والعفار. انتهى كلامه. أما قوله: ليست بمعنى طلب البشارة فصحيح، وأما قوله: بل هي بمعنى استغنى الله واستمجد المرخ والعفار، فيعنى أنها تكون بمعنى الفعل المجرد كاستغنى بمعنى غنى، واستمجد بمعنى مجد، ونقل أنه يقال: بشر الرجل بكسر الشين، فيكون استبشر بمعناه. ولا يتعين هذا المعنى، بل يجوز أن يكون مطاوعاً لأفعل، وهو الأظهر أى: أبشره الله فاستبشر، كقولهم: أكانه فاستكان، وأشلاه فاستشلى، وأراحه فاستراح، وأحكمه فاستحكم، وأكنه فاستكن، وأمره فاستمر، وهو كثير. وإنما كان هذا الأظهر هنا، لأنه من حيث المطاوعه يكون منفعلاً عن غيره، فحصلت له البشرى بإبشار الله له بذلك. ولا يلزم هذا المعنى إذا كان بمعنى المجرد، لأنه لا يدل على المطاوعه.»<sup>٣</sup>

- زمخشرى نیز می گوید:

«والمعنى: ويستبشرون بما تبين لهم من حال من تركوا خلفهم من المؤمنين، وهو أنهم يبعثون آمنين يوم القيامة. بشرهم الله بذلك فهم مستبشرون به»<sup>٤</sup>

در تفسیر منسوب به ابن عباس نیز آمده است:

« ( وَيَسْتَبْشِرُونَ ) بعضهم ببعض ( بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم ) من إخوانهم الذين في الدنيا أن يلحقوا بهم لأن الله بشرهم بذلك»<sup>٥</sup>

١- خفاجى، شهاب الدين، عناية القاضى و كفايه الراضى، ج ١ ص ١٩١

٢- آل عمران، ١٧٠،

٣- اندلسى، ابوحيان، البحر المحيط، ج ٣، ص ٤٣١

٤- زمخشرى، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ١، ص ٣٤٧

٥- ابن عباس، تنوير المقباس من تفسير ابن عباس، ج ١، ص ٦٠

- حلبی در الدر المصون ، کلام ابو حیان نقل شده است <sup>۱</sup> بدون اینکه هیچ نقدی بر آن ذکر شود. این نشان دهنده رضایت نسبی مؤلف متتبع این تفسیر ، از نظر ابو حیان است.

او همچنین ذیل آیه ی «فنادوا صاحبهم فتعاطی فعقر» <sup>۲</sup> می گوید:

« قوله : { فَنَادُوا } : قبله محذوفٌ ، آی : فتمادوا علی ذلك ثم ملؤهُ فعزموا علی عقرها فنادوا صاحبهم / وتعاطی : مطاوع عاطی ، كأنهم كانوا يتدافعون ذلك حتى تولاه أشقاها .» <sup>۳</sup>

- ابن عاشور، در مواضع مختلفی چنین موضعی می گیرد. وی ، ذیل آیه ی « وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ

كافرٌ فأولئك حبطت أعمالهم في الدنيا والآخرة » <sup>۴</sup> می گوید :

« جیء بصیغه یرتدّد و هی صیغه مطاوعه اشاره ای آن رجوعهم عن الإسلام إن قدر حصوله لا یكون إلا عن محاولة من المشركين فإن من ذاق حلاوة الإيمان لا یسهل علیه رجوعه عنه و من عرف الحق لا یرجع عنه إلا بعناء» <sup>۵</sup>

و ذیل آیه «فارتدّا علی آثارهما قصصا» <sup>۶</sup> که در مورد حضرت موسی علیه السلام و همراه اوست ، گفته است:

«و الارتداد: مطاوع الرد كأن راداً ردهما. و إنما ردتها إرادتهما، آی رجعا علی آثار سیرهما» <sup>۷</sup>

و در موضع دیگری می گوید:

«قوله: وَ ما كانوا مُتَّصِرِينَ آی لم ینصرهم ناصر حتی یكونوا متصیرین لأن انتصر مطاوع نصر، آی ما نصرهم أحد فانصروا.» <sup>۸</sup>

۱ - حلبی، سمین، الدر المصون فی علم الكتاب المکنون، ج ۳، ص ۴۸۵

۲ - قمر، ۲۹

۳ - حلبی، سمین، الدر المصون فی علم الكتاب المکنون، ج ۱۰، ص ۱۴۲

۴ - بقره، ۲۱۷

۵ - ابن عاشور، التحرير و التنویر، ج ۲، ص ۳۱۵

۶ - کهف، ۶۴

۷ - ابن عاشور، التحرير و التنویر، ج ۱۵ ص ۱۰۵

۸ - همان، ج ۲۷ ص ۳۵.

به وضوح مشاهده می شود که او در این مثال ها به دنبال مطاوع می گردد.

- در تفسیر ابوالسعود آمده است:

« (تَفْهِيماً ظَلَالَةً) أَي يَرْجِعُ شَيْئاً فُشِيئاً حَسَبَمَا يَقْتَضِيهِ إِرَادَةُ الْخَالِقِ تَعَالَى فَإِنَّ التَّفْهِيؤَ مَطَاوِعَ الْإِفَاءَةِ» ۱

- ابن عابدین در رد المحتار، در شرح عبارت متن می گوید:

« (وَلَوْ فَرَّخَ طَيْرٌ أَوْ بَاضَ فِي أَرْضٍ لِرَجُلٍ أَوْ تَكَسَّرَ فِيهَا طَبِيٌّ) أَي انْكَسَرَ رِجْلُهُ بِنَفْسِهِ، فَلَوْ كَسَرَهَا رَجُلٌ كَانَ لِلْكَاسِرِ لَا لِلْأَخِيذِ (فَهُوَ لِلْأَخِيذِ) تَكَسَّرَ أَي وَقَعَ فِيهَا فَتَكَسَّرَ احْتِرَازٌ عَمَّا لَوْ كَسَرَهُ رَجُلٌ فِيهَا (بِخَرْ)، وَقَوْلُهُ وَمِنْ بَابِ طَلَبِ صَوَابِهِ مِنْ بَابِ جَلَسَ (رَمَلِيٌّ)، وَقَوْلُهُ احْتِرَازٌ الْخُ إِثْمًا يَمُؤُ إِذَا لَمْ يَكُنْ تَكَسَّرَ لِلْمَطَاوِعِ وَإِلَّا فَهُوَ مِنْ فِعْلِ غَيْرِهِ، يُقَالُ كَسَرَهُ بِالتَّشْدِيدِ فَتَكَسَّرَ وَكَسَرَهُ بِالتَّخْفِيفِ فَأَنْكَسَرَ: أَي قَبْلَ ذَلِكَ» ۲

- نکته ای که می توان از برخی از شواهد دسته ی اول برای دیدگاه دوم استفاده نمود، این است که گفته اند گاهی چنین می شود که فعل مطاوع، دلالت به مطاوع ندارد. این نشان می دهد که اصل این قاعده نزد آنها ثابت است که دارند استثنا می زنند. مانند نقل هایی که از تفسیر التحریر و التنویر و وقایه الاذهان آوردیم.

حال این سؤال رخ می نماید که بالاخره افعال مطاوعه، به تنهایی دلالت بر پذیرش اثر می کنند یا به کمک قرائن

داخلیه ی جمله چنین معنایی را می رسانند یا اینکه در مسأله تفصیلی هست؟

### ۳،۳. جمع بندی

باید گفت هر دو دسته از شواهد، قوی هستند و حقیقتاً کنار گذاشتن هیچ یک به سادگی میسر نیست. خصوصاً دسته ی دوم. با این حال، گرایش ما بیشتر به دسته ی اول است. چرا که در جستجوهای گسترده ای که در کتب فقه، تفسیر، حدیث، لغت و... انجام شد، چنین می نموده که علما چندان از این قاعده برای اثبات مطلبی کمک نگرفته

۱ - العمادی، ابو السعود، ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم، ج ۵، ص ۱۱۸

۲ - ابن عابدین، محمد امین، رد المحتار علی الدر المختار، ج ۵، ص ۲۳۴

اندا و این نشان می دهد که معنای مطاوعه یک مقبولیت عمومی در میان ایشان نداشته است. به علاوه که مثال های نقض فراوانی برای این قاعده وجود دارد که برخی از آن ها را ذکر نمودیم.

همچنین نحوین نحویون که خود اعتراف دارند که این صیغه ها، گاهی اصلا معنای مطاوعه ندارند<sup>۲</sup> بالاخره قاعده ای ارائه نکرده اند که در کجا معنای اثر پذیری وجود دارد و در کجا خیر. در هر صورت این معنا، یا سماعا در برخی افعال وجود دارد یا به صورت قیاسی در بعضی صیغه ها. اگر سماعی است و متکفل بیان موارد آن، علم لغت است، دچار مشکل خواهیم بود. چرا که موارد زیادی هستند که لغویون گفته اند فلان فعل، مطاوعه است ولی معلوم است که این معنا وجود ندارد. مانند مثال هایی که از نهاییه ابن اثیر آوردیم<sup>۳</sup>. شاید به خاطر همین است که ابن منظور گفته است:

« و النحویون ربما سمّوا الفعل اللّازم مُطّوعاً »<sup>۴</sup>

یعنی بسیاری از مواردی که سخن از مطاوعه است، در حقیقت مراد همان فعل لازم است. و اگر قاعده ای در میان است، اولاً چرا علمای علوم مختلف اسلامی در آثارشان، اینقدر نسبت به این معنا بی مهر بوده اند؟ آیا اعتباری برای گفته های علمای نحو قائل نبوده اند؟ ثانیاً چرا خود نحویون که می دانسته اند این قاعده تا این حد مثال نقض قطعی

۱ - شاید اشکال شود که اگر چنین است پس شواهد دسته ی دوم از کجا آمده اند؟ پاسخ این است که اگر این قاعده یک مقبولیت عمومی داشت، باید در کتب فقهی، حدیثی و تفسیری استفاده ی گسترده تری از این معنا می شد. اما با اینکه سرچ های نرم افزاری بسیاری گسترده ای انجام دادیم، در میان آثار عامه و خاصه تنها موارد اندکی را یافتیم که در متن آورده ایم. والا ورای اینها، استفاده ی چندانی از این مطلب نشده است با اینکه در ابواب مختلف فقهی چون مباحث عقود و ... می تواند کاربرد فراوانی داشته باشد. حتی در کتب تفسیری که برخی شواهد دسته ی دوم از آنهاست، اقبال اندکی به این معنا یافتیم.

۲ - سیرافی در شرح الکتاب، ج ۲ ص ۸۰ می گوید: و ربما استعمل (یعنی باب انفعال) للفاعل المبتدئ بالفعل الذی لا یتعداه، کقولهم: "انطلق زید" کما تقول: "ذهب وعدا". این مطلب را در فضایی باید دید که بسیاری تلاش دارند که چنین مواردی را نیز از باب مطاوعه بدانند. مانند الممتع فی التصریف، ص ۱۰۶ و اللباب فی علل البناء و الاعراب، ج ۲، ص ۲۶۰

۳ - شایان ذکر است که در متن کتب لغت و همچنین در مقام تطبیق و کاربرد، این مثال ها حقیقتاً فراوان هستند لذا نمی توان به این موارد گفت شاذ. چون ممکن است منجر به تخصیص اکثر شود. برای بررسی بیشتر می توانید به کتب لغتی که کلمات را بر اساس وزن نیز تقسیم بندی کرده اند مراجعه نمایید. کتبی مانند شمس العلوم نشوان حمیری، دیوان الادب فارابی و کتاب الافعال ابو عثمان سرقسطی.

۴ - ابن منظور، لسان العرب، ذیل ماده ی طوع

دارد، در مورد آنها سخن چندانی نگفته اند؟<sup>۱</sup> حال آنکه عادت علمای نحو این است که پس از بیان هر قاعده ای شذوذات آن را نیز بیان می کنند. به بیان دیگر، نحویون، این قاعده را مطلق گفته اند ولی از زبان کسی چون ابن عاشور، می شنویم که می گوید:

« استعمال صیغ المطاوعه فی اللغه ذو أنحاء کثیره »<sup>۲</sup>

ثالثا چه می شود که گاهی این معنا را اثبات و گاهی نفی می کنند؟ در این راستا، نقل اول و دوم ذیل را با نقل سوم مقایسه کنید.

« قوله: وَ ما كانوا مُتَّصِرِينَ أَي لم ينصرهم ناصر حتى يكونوا منتصرين لأن انتصر مطاوع نصر، أي ما نصرهم أحد فانتصروا. »<sup>۳</sup>

« (و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر) جیء بصیغه یرتدد و هی صیغه مطاوعه إشارة إلى أن رجوعهم عن الإسلام إن قدر حصوله لا یكون إلاً عن محاولته من المشرکین فإن من ذاق حلاوة الإیمان لا یسهل علیه رجوعه عنه و من عرف الحق لا یرجع عنه إلاً بعناء »<sup>۴</sup>

« و قرأ الجمهور یتفطرون بتحتیه ثم فویقه و أصله مضارع التفطر، و هو مطاوع التفطیر الذی هو تکریر الشقّ. و قرأه أبو عمرو و أبو بکر عن عاصم و یعقوب بتحتیه ثم نون و هو مضارع: انفطر، مطاوع الفطر مصدر فطر الثلاثی، إذا شقّ، و لیس المقصود منه علی القراءتین قبول أثر الفاعل إذ لا فاعل هنا للشقّ و إنما المقصود الخبر بحصول الفعل، و هذا کثیر، کقولهم: انشقّ ضوء الفجر »<sup>۵</sup>

آیا ملاک، ذوق سلیم است؟ پس چرا نحویون، مطلب را اینقدر مطلق بیان کرده اند؟

از طرفی شاید بتوان گفت اینکه نحویون همیشه در مثال ها، دو فعل را در کنار یکدیگر ذکر می کرده اند، منظوری داشته اند ولی به خاطر عدم تصریح به مرادشان، این معنا به دیگران خوب منتقل نشده است. که این وجه به نظر احتمال زیادی دارد هرچند برخی از شواهد دسته ی دوم، کاملاً مخالف این فرضیه می باشند.

۱ - فرضاً در ابتدای تدوین نحو، متوجه وجود این مثال ها نبوده اند. اما نمی توان این توجیه را در مورد عصور متأخر پذیرفت.

۲ - ابن عاشور، التحریر و التنویر، ج ۲۵ ص ۱۰۱

۳ - ابن عاشور، التحریر و التنویر، ج ۲۷ ص ۳۵.

۴ - همان، ج ۲، ص ۳۱۵

۵ - همان، ج ۲۵ ص ۱۰۱



به علاوه ، فهم شخصی نگارنده از متون اصیل عربی ، به هیچ نحو همراهی با شواهد دسته ی دوم ندارد. نه از این باب که فهم افرادی مثل بنده لزوماً واقع نمایی دارد. بلکه از روی قرائن داخلیه ی جملات می توان فهمید که معنای مطاوعه و اثر پذیری اصلاً مراد نیست و در نظر گرفتن این معنا، لزوم ما لا یلزم است. مثال هایی که در شواهد دسته ی اول آوردیم، بخشی از این موارد بود. خلاصه اینکه به نظر می رسد در آثار علمای نحو، این معنا ، کاملاً تحریر و تنقیح شده نیست.<sup>۱</sup>

در مجموع ، اگر شواهد دسته ی اول را بپذیریم ، باید چنین بگوییم که نحویون، به گونه ای معنای مطاوعه را مطلق بیان کرده اند که دیگران پنداشته اند مطاوعه ، از مدلولات لفظ خود افعال است. حال آنکه یا باید گفت که معنای مطاوعه مدلول قرائن داخلی جمله است یا اینکه اصطلاح مطاوعه، چند معنای مختلف دارد. گاهی معنای اثر پذیری می دهد . گاهی معنای قبول درخواست<sup>۲</sup> می دهد و گاهی نیز اینگونه معنا می شود که اگر فعل الف، مطاوع فعل ب باشد، یعنی ریشه ی آنها یکسان و هم معناست و فعل الف، یک مفعول کمتر از فعل ب دارد مانند فعل ارتاب که مطاوع راب است. نتیجه ی ناگوار چنین تشبثی این است که افراد، این معنا را با تبادل عرفی و زبانی خود در تضاد می بینند. لذا در برخی عبارات ، شاهد نوعی اسم بی مسما هستیم. یعنی اسم مطاوعه آورده شده ولی در عمل التزامی به این معنا وجود ندارد. مثال هایی که در شواهد قسمت اول آوردیم ، این گفته را تأیید می کنند. به عنوان نمونه به متن زیر نگاه کنید که معنای نحوی مطاوعه را کنار گذاشته و از آن، تنها به نامی اکتفا کرده است.

« بین معنای مطاوعه و معنای مجهول تفاوت وجود دارد، در معنای مطاوعه ما دیگر به فاعل نظر نداریم، تنها حالتی را که مفعول سابق پیدا کرده است در نظر داریم مثلاً اگر عَلَّمَ زیدٌ عمراً به صورت تعلّم عمرو در می آید ما تنها به حالت عمرو نظر داریم و اصلاً به فاعل

۱- البته این چیزی از ارزش کار نحویون کم نمی کند. تکامل و رفع نقص ها و ایضاح ابهامات ، از خصلت های علوم بشری است.

۲- همان باب طلب و اجابت که در انتهای مقاله خواهد آمد.

به هیچ وجه نظر نداریم، بلکه فاعل دار بودن فعل هم دیگر مطرح نیست، بدین خاطر اگر تعلم بدون فاعل هم انجام گیرد صحیح می‌باشد»<sup>۱</sup>

از طرفی نفی مطلق این معنا، یعنی مطاوعه، خیالی بیش نیست. و معقول نیست که یک معنای فرضی که تنها از قرائن فهمیده می‌شود، اینقدر مورد توجه محققان و علمای نحو قرار گیرد.

البته یک احتمال در توجیه این اشکال هست. اینکه آنان در بررسی معانی ابواب ثلاثی مزید، مشاهده کرده اند که برخی صیغه‌ها، زیادت معنایی خاصی نسبت به اصل اشتقاقی خود ندارند. ولی از آنجا که تحقق معنای آن‌ها در عالم خارج، معمولاً معلول تحقق معنای اصل آنهاست - مثل شکسته شدن که معمولاً در اثر یک شکننده بیرونی رخ می‌دهد- و در عالم لفظ نیز ریشه‌ی واحد دارند، برای بیان این توضیحات از اصطلاح مطاوعه استفاده کرده‌اند. پس این توجهات، چندان هم بی پایه نیست. این توجیه، می‌تواند اشکال مذکور را دفع نماید.

در هر صورت ما فعلاً اظهار نظر قطعی نمی‌کنیم اما مایل به پذیرش شواهد دسته‌ی اول هستیم.

---

۱ - زنجانی، سید موسی، کتاب النکاح، ج ۸ ص ۲۵۹۱. البته لازم به ذکر است که این مطلب را شاگردان ایشان، بعداً به تقریرات درس معظم له اضافه نموده‌اند و محتوای آن را اجمالاً به تأیید استاد مکرم رسانده‌اند.

## بخش سوم: تفاوت فعل مطاوعه با معانی نزدیک به آن

در این قسمت، برای روشن تر شدن معنای مطاوعه، از مقایسه ی آن با معنای فعل مجهول، فعل لازم و معنای طلب و اجابت.

### ۱. تفاوت معنای مطاوعه و معنای فعل مجهول

فعل مطاوعه، دال بر اثر پذیری و وجود یک مؤثر است و فعل مجهول نیز اشاره ی اجمالی به فاعل محذوف دارد. ولی تفاوت این دو، آن است که در فعل مطاوعه، تنها بیان منفعل بودن فاعل مطاوعه مورد نظر است و ذکر نکردن فاعل فعل مطاوعه، غرض خاصی را دنبال نمی کند. ولی در فعل مجهول، حذف فاعل، دارای یک غرض خاص می باشد. در مبادی العربیه می خوانیم:

«إن المجهول يعتبر فيه التفات الذهن إلى الفاعل المحذوف لغرض في نفس المتكلم»<sup>۱</sup>

۱ - شرتونی، رشید، مبادی العربیه، ج ۴ ص ۲۵ ذیلا به برخی از این موارد اشاره شده است. (به نقل از کتاب علم المعانی نوشته ی عبدالعزیز عتیق، صص ۱۲۶-۱۲۸ با کمی تلخیص):

«و الدواعی أو الأغراض التي تدعو المتكلم إلى حذف الفاعل كثيرة جدا، و لكنها على كثرتها لا تخلو من أن سببها إما أن يكون شيئا لفظيا أو معنويا.

فمن الدواعی اللفظية لحذف الفاعل القصد إلى الإيجاز في العبارة نحو قوله تعالى: وَ إِنِّ عَاقِبَتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ، أي: بمثل ما عاقبكم المعتدى به، و لما كان في الكلام قرينة تدل على الفاعل، فقد اقتضت البلاغة حذفه مراعاة للإيجاز و إقامة المفعول مقامه. و منها المحافظة على السجع في الكلام المنشور نحو قولهم: من طابت سريرته حمدت سيرته؛ إذ لو قيل «حمد الناس سيرته» لاختلف إعراب الفاصلتين و منها المحافظة على الوزن في الكلام المنظوم و من الدواعی المعنوية لحذف الفاعل:

۱- كون الفاعل معلوما للمخاطب حتى لا يحتاج إلى ذكره له نحو قوله تعالى: وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا، أي: خلق الله الإنسان ضعيفا.

۲- كون الفاعل مجهولا للمتكلم فلا يستطيع تعيينه للمخاطب، و ليس في ذكره بوصف مفهوم من الفعل فائدة، و ذلك كما تقول: «سرق متاعی»

۳- رغبة المتكلم في الإبهام على السامع، كقولك: تصدق بألف دينار.

۴- و رغبة المتكلم في إظهار تعظيمه للفاعل: و ذلك بصون اسمه عن أن يجري على لسانه، أو بصونه عن أن يقترن بالمفعول به في الذكر، كقولك: خلق الخنزير.

در اینجا لازم است از یک خطا جلوگیری کنیم. یکی از مؤلفین محترم ، در مورد تفاوت فعل مطاوعه و فعل مجهول، پس از بیان تفاوتی که ذکر کردیم ، چنین آورده اند:

«و هناك فرق أدقّ و هو ان الافعال المتعدى تدل على كون الفعل بالاختيار فالمجهول يدل على وقوع الفعل على نائب الفاعل بالاختيار غالبا و لكن المطاوعه لا تدل على ذلك . فيقال اجتمعت المياه في البئر و لا يقال جُمِعَت الا ان يراد جمع الله المياه.»<sup>۱</sup>

همانگونه که از مثال ایشان به دست می آید، واضح است که مراد از اختیار در مورد فعل مجهول، اختیار فاعل فعل متعدی است. یعنی کاری که روی نائب فاعل انجام شده است ، اختیاری بوده است . شاید کلام ایشان تا اینجا پذیرفته شود . اما در مورد اینکه فعل مطاوعه چنین دلالتی ندارد باید گفت که اگر مراد این است که خود فعل مطاوع، غالبا غیر اختیاری است ، خود فعل مجهول نیز غالبا چنین است. اما اگر مراد این است که فعل مطاوع غیر اختیاری است ، خوب فعل مطاوع نیز همیشه متعدی است و طبق گفته ی ایشان ، افعال متعدی غالبا اختیاری هستند. پس بالاخره تفاوت مذکور به چه معناست؟

## ۲. تفاوت فعل مطاوعه با فعل لازم

مرحوم رضی می گویند :

۵- رغبة المتكلم في إظهار تحقير الفاعل: بصون لسانه عن أن يجرى بذكره، كمن يقول في وصف شخص يرضى الهوان و الذل: «يهان و يذل فلا يغضب».

۶- خوف المتكلم من الفاعل أو خوفه عليه، كمن يقول: قتل فلان، فلا يذكر القاتل خوفا منه أو خوفا عليه.

۷- عدم تحقق غرض معين في الكلام بذكر الفاعل، نحو قول الفرزدق في مدح علي بن الحسين: يغضى حياء و يغضى من مهابته فلا يكلم إلا حين يبتسم

لأن معرفة ذات المغضى لا تعنى السامع».

۱ - کشمیری، عبدالرسول، صرف کاربرد، ج ۱ ص ۳۲۲

«لیس معنی المطاوع هو اللّازم كما ظنّ، بل المطاوعه فی اصطلاحهم التّأثر و قبول أثر الفعل، سواء كان التّأثر متعدیا، نحو: علّمته الفقه فتعلّمه: أى قبل التعلیم، فالتعلیم تأثیر و التعلّم تأثر و قبول لذلك الأثر، و هو متعدّ كما ترى، أو كان لازما، نحو: كسرتّه فانكسر: أى تأثر بالكسر»<sup>۱</sup>

بنابر این نسبت بین این دو ، عموم و خصوص من وجه است. البته این گفته ، مبنی بر این است که اصل این معنا پذیرفته شود والا فعل مطاوعه، هیچ تفاوتی با فعل لازم ندارد.

### ۳. تفاوت معنای مطاوعه با معنای طلب و اجابت

در بیانات نحویون متقدم ، این دو باب ، یکی بوده اند. مثلا مبرد می گوید:

« و «استفعل» یكون المطاوع فيه على مثاله قبل أن تلحقه الزيادة إذا كان المطلوب من فعله. و ذلك: «استنطقه فنطق»، و «استكتمته فكتم»، و «استخرجته فخرج». فإن كان من غير فعله، جاء على لفظ آخر، نحو: «استخبرته فأخبر». »<sup>۲</sup>

اما بعد ها این معانی از یکدیگر تفکیک شدند. ابن هشام در معنی می گوید:

«زعم ابن بری أن الفعل و مطاوعه قد يتفقان في التعدي لاثنين نحو استخبرته الخبر فأخبرني الخبر، و استفهمته الحديث فأفهمني الحديث، و استعطيته درهما فأعطاني درهما، و في التعدي لواحد نحو استفتيته فأفتاني، و استنصحتّه فنصحتني، و الصواب ما قدمته لك، و هو قول النحويين، و ما ذكره ليس من باب المطاوعه، بل من باب الطلب و الإجابة و إنما حقيقة المطاوعه أن يدل أحد الفعلين على تأثير و يدل الآخر على قبول فاعله لذلك التأثير.»<sup>۳</sup>

۱ - استر آبادی ، رضی الدین، شرح الشافیه، ج ۱ ص ۱۰۳

۲ - مبرد، محمد بن یزید، المقتضب، ج ۲ ، ص ۴۰۵

۳ - انصاری، ابن هشام، مغنی اللیب عن کتب الاعاریب، ج ۲ ، ص ۵۲۱

## نتیجه گیری

مطاوعه در لسان نحوین، به اثر پذیری یک فعل از فعل دیگر گفته می شود مانند کسرت ه فانکسر. مطاوعه، طبق گفته ی نحوین، صیغه های خاصی دارد مثل باب انفعال، افتعال، تفعّل و... . نحوین مدعی اند که برخی از این صیغه ها، بالوضع دلالت بر معنای مطاوعه دارند. ولی طبق نتایج این تحقیق، چنین ادعایی مشکوک بلکه مطنون البطلان است و وجود معنای مطاوعه احتمالا وابسته به وجود قرائن خارج از لفظ فعل است به گونه ای که اگر این قرائن وجود نداشتند، این معنا هم وجود نخواهد داشت. اما با وجود ترجیح دادن جانب نظر دوم، در قبول یا رد این ادعا، به نتیجه ی قطعی نرسیده ایم و بررسی بیشتر را به آینده موکول می نماییم.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. ابن اثیر. النهایه فی غریب الحدیث و الاثر. انتشارات اسماعیلیان. قم. چاپ چهارم. ۱۳۶۷ ه.ش (برگرفته از نرم افزار قاموس نور ۲)
۳. ابن السراج ، الاصول فی النحو .مکتبه الثقافه الدینیة . قاهره. چاپ اول. بی تا(برگرفته از نرم افزار قواعد ادبیات عرب نور)
۴. ابن عابدین ، محمد امین. رد المحتار علی الدر المختار. دار الفکر. بیروت. چاپ دوم. ۱۴۱۲ ه.ق(برگرفته از نرم افزار المکتبه الشامله)
۵. ابن عاشور. التحریر و التنویر. مؤسسه التاریخ. بی جا. بی جا. بی تا (برگرفته از نرم افزار جامع التفاسیر نور)
۶. ابن عباس. تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس. به جمع آوری فیروز آبادی. دارالکتب العلمیه. بیروت. بی جا. بی تا(برگرفته از نرم افزار المکتبه الشامله)
۷. ابن منظور ، محمد بن مکرم. لسان العرب . دار صادر. بیروت. چاپ سوم. ۱۴۱۴ ه.ق(برگرفته از نرم افزار قاموس نور ۲)
۸. ازهری ، خالد بن عبد الله. شرح التصریح علی التوضیح. دارالکتب العلمیه. بیروت. چاپ اول. ۱۴۲۱ ه.ق(برگرفته از نرم افزار المکتبه الشامله)
۹. استرآبادی ، رضی الدین. شرح الشافیه . دارالکتب العلمیه. بیروت. چاپ اول. بی تا(برگرفته از نرم افزار قواعد ادبیات عرب نور)

۱۰. اشبیلی، ابن عصفور. الممتع فی التصریف. دار احیاء التراث العربی. بیروت. چاپ اول. بی تا (برگرفته از نرم افزار قواعد ادبیات عرب نور)

۱۱. اصفهانی، محمدرضا. وقایه الأذهان. مؤسسه آل البیت. قم. چاپ اول. ۱۴۱۳ ه.ق (برگرفته از نرم افزار کتابخانه جامع اصول فقه نور)

۱۲. اندلسی، ابو حیان. البحر المحیط. دارالفکر. بیروت. بی چا. ۱۴۲۰ ه.ق (برگرفته از نرم افزار جامع التفاسیر نور)

۱۳. انصاری، ابن هشام. مغنی اللیب عن کتب الاعاریب. کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره). قم. چاپ چهارم. بی تا (برگرفته از نرم افزار قواعد ادبیات عرب نور)

۱۴. جاربردی. مجموعه الشافیه من علمی الصرف و الخط. عالم الکتب. بیروت. چاپ سوم. ۱۴۰۴ ه.ق

۱۵. جوهری، اسماعیل بن حماد. الصحاح. دارالعلم للملایین. بیروت. اول. ۱۳۷۶ ه.ق (برگرفته از نرم افزار قاموس نور ۲)

۱۶. حسن، عباس. النحو الوافی. انتشارات ناصر خسرو. تهران. چاپ دوم. ۱۳۶۷ ه.ش (برگرفته از نرم افزار قواعد ادبیات عرب نور)

۱۷. حلبی، السمین. الدر المصون فی علم الکتب المکنون. دار القلم. دمشق. بی چا. بی تا (برگرفته از نرم افزار المكتبه الشامله)

۱۸. حمیری، نشوان. شمس العلوم. دارالفکر. دمشق. چاپ اول. ۱۴۲۰ ه.ق (برگرفته از نرم افزار قاموس نور ۲)

۱۹. خفاجی، شهاب الدین. عنایه القاضی و کفایه الراضی. دار صادر. بیروت. بی چا. بی تا (برگرفته از نرم افزار المكتبه الشامله)



۲۰. زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس. دارالفکر. بیروت. چاپ اول. ۱۴۱۴ ه.ق (برگرفته از نرم افزار قاموس نور ۲)

۲۱. زمخشری، محمود بن عمر. اساس البلاغه. دار صادر. بیروت. چاپ اول. ۱۹۷۹ م (برگرفته از نرم افزار قاموس نور ۲)

۲۲. همو. الفائق فی غریب الحدیث. دارالکتب العلمیه. بیروت. چاپ اول. ۱۴۱۷ ه.ق (برگرفته از نرم افزار قاموس نور ۲)

۲۳. همو. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. دار الکتب العربی. بیروت. چاپ سوم. ۱۴۰۷ ه.ق (برگرفته از نرم افزار جامع التفاسیر نور)

۲۴. زنجانی، سید موسی. کتاب نکاح. مؤسسه پژوهشی رای پرداز. قم. چاپ اول. ۱۴۱۹ ه.ق (برگرفته از نرم افزار جامع فقه اهل البیت نور ۲)

۲۵. سرقسطی، ابو عثمان. کتاب الافعال. مؤسسه دارالشعب. قاهره. چاپ اول. بی تا (برگرفته از نرم افزار قواعد ادبیات عرب نور)

۲۶. سهیلی، نتائج الفکر. دارالکتب العلمیه. بیروت. چاپ اول. ۱۴۱۲ ه.ق (برگرفته از نرم افزار المکتبه الشامله)

۲۷. سیبویه، عمرو بن عثمان. کتاب. مؤسسه اعلمی. بیروت. چاپ سوم. بی تا (برگرفته از نرم افزار قواعد ادبیات عرب نور)

۲۸. سیرافی، حسن بن عبد الله. شرح کتاب سیبویه. دار الکتب العلمیه. بیروت. چاپ اول. بی تا (برگرفته از نرم افزار قواعد ادبیات عرب نور)

۲۹. سیوطی، جلال الدین. نواهد الابکار و شوارد الافکار. جامعه ام القرى. مکه. چاپ اول. ۱۴۲۴ ه.ق (برگرفته از نرم افزار المكتبه الشامله)

۳۰. همو. همع الهوامع فى شرح جمع الجوامع. دار احیاء التراث العربی. بیروت. چاپ اول. بی تا (برگرفته از نرم افزار قواعد ادبیات عرب نور)

۳۱. شرتونی، رشید. مبادی العربیه. دارالعلم. قم. چاپ سوم. ۱۳۸۷ ه.ش (برگرفته از نرم افزار قواعد ادبیات عرب نور)

۳۲. صبان، محمد. حاشیه الصبان علی شرح الاشمونی مکتبه العصریه. بیروت. چاپ اول. بی تا (برگرفته از نرم افزار قواعد ادبیات عرب نور)

۳۳. طباطبایی، محمد حسین. المیزان فی تفسیر القرآن. دفتر انتشارات اسلامی. قم. چاپ پنجم. ۱۴۱۷ ه.ق (برگرفته از نرم افزار جامع التفاسیر نور)

۳۴. طبرسی، مجمع البیان. انتشارات ناصر خسرو. تهران. چاپ سوم. ۱۳۷۲ ه.ش (برگرفته از نرم افزار جامع التفاسیر نور)

۳۵. عتیق، عبدالعزیز. علم المعانی. دارالنهضة العربیه. بیروت. چاپ اول. بی تا (برگرفته از نرم افزار قواعد ادبیات عرب نور)

۳۶. العکبری، ابوالبقاء. اللباب. فی علل البناء و الاعراب. دارالفکر. دمشق. چاپ اول. ۱۴۱۶ ه.ق (برگرفته از نرم افزار المكتبه الشامله)

۳۷. العمادی، ابو السعود. ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم. دار احیاء التراث العربی. بیروت. بی چا. بی تا (برگرفته از نرم افزار المكتبه الشامله)

۳۸. فارابی ، ابو ابراهیم اسحاق بن ابراهیم . معجم دیوان الادب . دار الشعب . قاهره . بی چا . ۱۴۲۴ ه . ق (برگرفته از نرم افزار المکتبه الشامله)

۳۹. فراهیدی ، خلیل بن احمد . العین . نشر هجرت . قم . چاپ دوم . ۱۴۰۹ ه . ق (برگرفته از نرم افزار قاموس نور ۲)

۴۰. کشمیری ، عبدالرسول . صرف کاربردی . مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام . مشهد . چاپ اول . ۱۳۹۲ ه . ش

۴۱. المبرد ، ابوالعباس . المقتضب . دارالکتب العلمیه . بیروت . چاپ اول . بی تا (برگرفته از نرم افزار قواعد ادبیات عرب نور)

۴۲. مجلسی ، مولی محمد باقر . بحار الانوار . دار احیاء التراث العربی . بیروت . چاپ دوم . ۱۴۰۳ ه . ق (برگرفته از نرم افزار جامع الاحادیث نور ۳,۵)

۴۳. مدنی ، سید علی خان . ریاض السالکین . دفتر انتشارات اسلامی . قم . چاپ اول . ۱۴۰۹ ه . ق (برگرفته از نرم افزار جامع الاحادیث نور ۳,۵)

۴۴. المرزوقی ، ابو علی احمد بن محمد . شرح دیوان الحماسه . دار الکتب العلمیه . بیروت . چاپ اول . ۱۴۲۴ ه . ق (برگرفته از نرم افزار المکتبه الشامله)

۴۵. المرسی ، ابن سیده . المخصص . دارالکتب العلمیه . بیروت . چاپ اول . بی تا (برگرفته از نرم افزار قاموس نور ۲)

۴۶. موصلی ، ابن جنی . المنصف فی شرح التصریف للمازنی . دار احیاء التراث القدیم . بی جا . چاپ اول . ۱۳۷۳ ه . ق (برگرفته از نرم افزار المکتبه الشامله)

